



### بررسی دیدگاه متکلمان امامیه دربارۀ گسترۀ علم امام با تکیه بر روایات

محمدحسین فاریاب<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۵/۲۹

تاریخ تأیید: ۱۳۹۴/۰۹/۰۲

#### چکیده

مسئله «علم امام» از دل مشغولی‌های متکلمان امامیه در طول تاریخ بوده است. این مسئله، خود دارای ریزموضوعاتی مانند: ماهیت علم امام، منابع علم امام و گسترۀ علم امام است. نوشته حاضر، به بررسی گسترۀ علم امام می‌پردازد. نگارنده ابتدا نظریات نسل طلایی کلام شیعه، یعنی بزرگان سه مکتب کلامی بغداد، ری و حلّه را تبیین کرده و آن‌گاه به بررسی دیدگاه آن‌ها پرداخته است. متکلمان امامیه در سه مکتب یادشده، به طور عمده بر ضرورت علم به دین برای امام تأکید کرده‌اند و درباره فراتر از آن، با احتیاط سخن گفته‌اند. به نظر می‌رسد عقل به راحتی، ضرورت داشتن علومی را که امام برای انجام وظایفش به آن نیاز دارد اثبات می‌کند، اما نسبت به فراتر از آن، تنها مرجع حل اختلاف، روایات معصومان علیهم‌السلام است. بر اساس روایات معتبر، امام چنین نیست که بالفعل همه چیز را بدانند، اما اگر اراده کند و بخواهد، خداوند او را آگاه می‌سازد.

#### واژگان کلیدی

علم امام، متکلمان، بغداد، ری، حلّه، گسترۀ علم.

## مقدمه

گستره علم امام از جمله موضوعات بسیار چالش برانگیز در تاریخ تفکر امامیه بوده است. این اختلافات هم در گذشته و هم در دوران معاصر قابل ردیابی است. این اختلافات گاه موجب شده تا مخالفان و موافقان، همدیگر را به غلو یا تقصیر در حق امامان علیهم السلام متهم کنند! (در این باره ر.ک: مدرسی طباطبایی، ۱۳۹۵). این مهم، کافی است تا پرده از ضرورت این مسئله بردارد.

در این میان به نظر می‌رسد یکی از راه‌های اطمینان‌زا برای رسیدن به حقیقت در این عرصه، مراجعه به روایات است تا دانسته شود که امامان علیهم السلام خود را چگونه معرفی کرده‌اند. با وجود این، روایات نیز گاه چنانند که در نگاه نخستین به آن‌ها، تعارض‌نا هستند و این امر، دشواری مسئله را دوچندان کرده تا بتواند به درستی از عهده حلّ این تعارض بدوی برآید.

نگارنده در این پژوهش، برای آشنایی با برخی دیدگاه‌های متکلمان امامیه، از میان تاریخ کلام امامیه، طلایی‌ترین دوره زمانی تاریخ کلام امامیه، یعنی قرن چهارم تا هشتم را برگزیده است. آن‌گاه به بررسی این دیدگاه‌ها یا تکیه بر روایات معتبر پرداخته، تا از یکسو درستی یا نادرستی دیدگاه متکلمان در آن دوره زمانی روشن گردد و هم حقیقت ماجرا با مراجعه به سخن معصومان علیهم السلام ارائه شود.

چنان‌که گفته شد، در این تحقیق، ابتدا دیدگاه متکلمان امامیه از قرن چهارم تا قرن نهم، یعنی از شیخ مفید تا فاضل مقداد را بررسی می‌کنیم. این متکلمان، متعلق به سه مکتب کلامی بغداد، ری و حله هستند. شیخ مفید، سید مرتضی، ابوالصلاح حلبی، ابوالفتح کراچکی و شیخ طوسی از مکتب بغداد هستند. از سوی دیگر، عبدالجلیل قزوینی و سدیدالدین حمصی از مکتب ری و خواجه نصیرالدین طوسی، ابن‌میثم بحرانی، علامه حلی و فاضل مقداد نیز از نام‌داران مکتب کلامی حله به شمار می‌روند.

شاید این پرسش مطرح شود که دلیل این بُرش تاریخی در کلام امامیه از سوی نگارنده چه بوده است؟ می‌توانستیم نظر متکلمان امامیه را از ابتدا تا دوران معاصر بررسی کنیم، اما طبیعی است که بررسی دیدگاه تمام متکلمان - با توجه به فراوانی آن‌ها - در یک مقاله که هیچ، در یک رساله نیز شاید ممکن نباشد؛ از این‌رو، ناگزیر باید دست به انتخاب آن‌ها زد. در این راستا، متکلمی که می‌تواند در دایره بحثمان بگنجد، دست‌کم باید یک یا دو مؤلفه را داشته باشد:

الف. نخست آن‌که کار متکلمانه - یعنی استدلال و نظریه‌پردازی - کرده باشد، نه صرفاً نقل

ب. در علم کلام به عنوان یک استوانه و رکن به شمار آید، به گونه‌ای که بر آیندگان تأثیرگذار باشد.

در این میان، به نظر می‌رسد که متکلمان سه مکتب کلامی بغداد، ری و حله از قرن چهارم تا نهم دارای برخی یا تمام این ویژگی‌ها هستند. با نگاهی به آثار و دیدگاه‌های ایشان در عرصه‌های مختلف کلام و نیز مشاهده دیدگاه‌های دیگر متکلمان در قرون بعدی، برایمان روشن می‌شود که تا چه اندازه آثار و دیدگاه‌های متکلمان این سه مکتب، مورد توجه متکلمان متأخر بوده است. برای نمونه، کتاب‌هایی همچون *اوائل المقالات* شیخ مفید، *الذخیره فی علم الکلام* و *نیز الشافی فی الامامة* نوشته سید مرتضی هنوز مورد توجه محققان شیعه و سنی است. *المنقذ من التقليد* نوشته سدیدالدین حمصی از معدود میراث‌های کلامی قرن ششم هجری در ری است. برخی آثار کلامی قرن هفتم تا نهم هجری مانند *تجريد الاعتقاد* نوشته خواجه نصیرالدین طوسی، *کشف المراد* نوشته علامه حلی و *شرح باب حادی عشر* علامه حلی تا بدین روز در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شود. این مختصر، کافی است تا بدانیم قرن چهارم تا نهم از قرون طلایی کلام امامیه به شمار می‌آید و با اندک جست‌وجوی تاریخی می‌توان به این نتیجه رسید که مکاتب کلامی در ادامه، بسیار به دیدگاه ایشان توجه داشته‌اند. مجموعه این عوامل، موجب شده تا از میان متکلمان امامیه، بررسی دیدگاه‌های متکلمان سه مکتب بغداد، ری و حله مورد توجه نگارنده قرار گیرد.

امروزه به تدریج محققان به تدوین نوشته‌هایی در باب مسائل مربوط به علم امام روی آورده‌اند که کتاب *ماهیت علم امام* نوشته سیدعلی هاشمی، کتاب *علم امام* نوشته محمدحسن نادم و نیز کتاب *علم امام* نوشته علی شیروانی از این قبیلند. با وجود این، آنچه نویسنده در این تحقیق در دستور کار قرار داده، در این کتاب‌ها دیده نمی‌شود.

پرسش اصلی در این مقاله آن است که آیا دست‌آورد متکلمان در حوزه علم امام همان است که از روایات برداشت می‌شود؟ فرضیه نویسنده آن است که رویکرد عقلی متکلمان به مسائل کلامی مانع از نگاه همه‌جانبه آن‌ها به روایات شده است؛ از این رو، رویکردی حداقلی به مسئله علم امام در نظریات آن‌ها دیده می‌شود، حال آن‌که نگاهی فراگیر به روایات نشان از جایگاه والای علمی آن‌ها دارد.

### ۱. نظریه علم امام از مفید تا فاضل مقداد

نخستین مکتبی که باید به تبیین دیدگاه آن بپردازیم، مکتب کلامی بغداد است که متکلمان نام‌دار آن در قرن چهارم و پنجم می‌زیستند.

### ۱-۱. علم امام در مکتب بغداد

اهمیت مکتب بغداد را دانستیم. افزون بر آنچه گفتیم، بغداد به طور خاص اهمیتی ویژه دارد، چراکه نخستین جوامع کلامی شیعه را می‌توان در بغداد جست‌وجو کرد. اینک باید نظریه علم امام را از نظرگاه بزرگان آن مکتب جویا شویم:

یکم: شیخ مفید (۱۳ق)

دیدگاه شیخ مفید درباره علم امام را می‌توان در چند گزاره خلاصه کرد:

۱. امامیه هم‌داستانند که امام باید پس از تصدی منصب امامت، به احکام و معارف دین عالم باشد (مفید، ۱۴۱۳ق (د): ۴۵؛ مفید، ۱۴۱۳ق (ب): ۳۹).
۲. روایات مستفیضه‌ای بر ثبوت علم امامان پاک علیهم‌السلام به امور غیبی وجود دارد (مفید، ۱۴۱۳ق (الف)، ۱: ۳۱۳) که البته این علوم به نحو مستفاد - و نه ذاتی - هستند (مفید، ۱۴۱۳ق (ب): ۶۷).
۳. این‌که گفته شود امام همه‌چیز را می‌داند، ادعایی بدون دلیل است (مفید، ۱۴۱۳ق (ه): ۶۹).

۴. آگاهی امام از امور غیردینی، ضروری نیست، ولی امری ممکن و واقع است و به مصلحت و لطف خداوند بستگی دارد؛ برای نمونه، این‌که بگوییم امام، عالم به باطن انسان‌هاست، خطاست؛ امام همچون مردم ظواهر را می‌داند و اگر هم عالم به باطن کسی باشد، از طریق آن است که خداوند به پیامبرش اعلام و او هم به امامان علیهم‌السلام منتقل کرده، یا آن‌که در خواب به او فهمانده شده است، اما چنین نیست که بتوان گفت او قطعاً عالم به باطن فلان شخص است (مفید، ۱۴۱۳ق (ب): ۶۷؛ مفید، ۱۴۱۳ق (ج): ۱۱۴).

در همین راستا شیخ مفید (ره) درباره آشنایی امام با همه صنایع و نیز همه لغات بر این باور است که به لحاظ عقلی چنین چیزی اگرچه ممتنع نیست، عقلاً برای امام واجب نبوده، ضرورتی ندارد، و روایاتی نیز که در این باره رسیده است، مفید قطع نیستند (مفید، ۱۴۱۳ق (ب): ۶۶-۶۷). بنابراین در اندیشه او، امامان علیهم‌السلام لزوماً عالم به تمام صنایع و لغات نیستند و روایات نیز در این باره قطع‌آور نیست.

شیخ مفید در برخی دیگر از آثار خود، علم به همه امور و نیز علم به باطن امور را شرط نبوت ندانسته است و برای اثبات نظریه‌اش، آگاه نبودن پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به علم نجوم و نیز امی بودن او را مثال می‌زند (مفید، ۱۴۱۳ق (ه): ۳۴).

افزون بر این موارد، او در برخی آثار خود، این امر را ممکن می‌داند که امام بر اثر نداشتن علم به امور غیبی، در موارد قضاوت و داوری میان مردم، بر اساس ظاهر حکم کند و مرتکب خلاف واقع شود؛ اگرچه این امر را نیز ممکن - نه واجب - دانسته است که در این امور خداوند بر اساس لطف خود وی را از این اشتباه برهاند (مفید، ۱۴۱۳ق (ب): ۶۶).

### دوم: سید مرتضی (۴۳۶ق)

نظریات سید مرتضی درباره علوم امام، چنین است:

۱. امام باید به علوم مربوط به دین و سیاست آگاه باشد (علم‌الهدی، ۱۴۱۱ق: ۴۳۰).
۲. امام لازم نیست به علوم غیردینی مانند داروها، صنایع و مشاغل عالم باشد، زیرا خارج از حوزه ریاست اوست (علم‌الهدی، ۱۴۱۰ق، ۳: ۱۶۳-۱۶۴). سید مرتضی (ره) بر این باور است که امام باید در این‌گونه علوم به متخصص رجوع کند (علم‌الهدی، ۱۴۱۰ق، ۳: ۱۶۵). با وجود این، وی در تفسیر روایت «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» تصریح می‌کند: هرچند لازمه مقام امامت، تنها علم به شریعت است، خداوند متعال می‌تواند علوم دیگری بیش از علم شریعت را نیز از باب فضل و لطف، به متصدی منصب امامت عطا کند (علم‌الهدی، ۱۴۰۵ق، ۱: ۳۹۱-۳۹۵).
۳. امام ضرورتاً به باطن امور آگاه نیست (علم‌الهدی، ۱۴۱۰ق، ۲: ۳۱-۴۰). به بیان سید مرتضی، لازم نیست امام علم به امور غیبی داشته باشد. وی درباره علم امام به امور غیبی بر این باور است که شرط امامت، اخبار از امور غیبی نیست، اما خداوند متعال بر اساس فضلش، آنان را از امور غیبی نیز آگاه کرده است (علم‌الهدی، ۱۴۰۵ق، ۱: ۲۸۲، ۳۹۱-۳۹۵ و ۳: ۱۳۰).
۴. بر امام لازم نیست که تمام امور و نیز تمام غایبات را بداند، زیرا در این صورت علم او مانند علم خدا نامتناهی و نیز قدیم می‌شود، در حالی که علم او حادث است (علم‌الهدی، ۱۴۰۵ق، ۳: ۱۳۱).

از دو نظریه اخیر استفاده می‌شود که مقصود سید مرتضی این نیست که خداوند، امامان را از همه پنهانی‌ها آگاه کرده است، زیرا در این صورت علم آن‌ها با علم خداوند یکسان تلقی خواهد شد.

بر اساس این نظریات: اولاً، متصدی منصب امامت، فی‌نفسه لازم نیست علم به غیر دین و سیاست داشته باشد؛ ثانیاً، سید مرتضی درباره علوم غیردینی امامان معصوم علیهم‌السلام به روشنی سخنی نگفته، جز آن‌که معتقد است ایشان به نحو موجه جزئی به برخی امور پنهانی آگاه هستند که به نظر می‌رسد مقصود او از امور پنهانی، همان حوادث آینده یا باطن افراد باشد (علم‌الهدی، ۱۴۰۵ق، ۳: ۱۳۱).

**سوم: ابوالصلاح حلبی (۴۴۷ق)**

حلبی معتقد است که امامان پاک علیهم‌السلام از کائنات و غایبات خبر داده‌اند. علوم فراوانی در کودکی و بزرگسالی از آنان به ما رسیده است، به گونه‌ای که بر همه مردم برتری داشتند و هیچ‌گاه در پاسخ به مسئله‌ای درمانده نمی‌شدند و فی‌الجمله، امامان پاک علیهم‌السلام هیچ معلمی جز پدران خود نداشته‌اند.

به اعتقاد ابوالصلاح، چنین حقیقتی را باید معجزه‌ای از جانب ایشان دانست، چراکه اولاً، به طور طبیعی دیده نشده است که عالمی بدون استفاده از معلم بتواند در همه علوم و حتی در یک علم سرآمد دیگران باشد؛ ثانیاً، هر عالمی جز امامان پاک علیهم‌السلام، در بسیاری از موارد از پاسخ‌گویی درمانده می‌شود و در مناظره شکست می‌خورد (حلبی، ۱۴۰۴ق: ۱۷۴). بنابراین علوم امامان پاک علیهم‌السلام، چیزی جز معجزه نیست.

به نظر می‌رسد با توجه به اطلاق سخن ابوالصلاح حلبی باید گفت که امامان علیهم‌السلام از تمام امور آگاهی داشته‌اند که از جمله آن‌ها امور علمی غیردینی است.

**چهارم: ابوالفتح کراچکی (۴۴۹ق)**

کراچکی (ره) معتقد است خداوند متعالی از روی لطف و حکمتش، امامان علیهم‌السلام را به بسیاری از امور پنهانی و مربوط به آینده آگاه کرده است، ولی آن‌ها همواره به همه امور پنهانی و نیز غیبی آگاه نیستند (کراچکی، ۱۴۱۰ق، ۱: ۲۴۵).

بر اساس این عبارت، مرحوم کراچکی بر این باور است که امام، از جانب خداوند به همه علوم آگاه نیست؛ به دیگر بیان، علم امام به حقایق، به لطف خداوند بستگی دارد.

**پنجم: شیخ طوسی (۴۶۰ق)**

شیخ طوسی گاه عنوان می‌کند که امام باید به همه نیازهای مردم عالم باشد، و جایز نیست که در میان رعیت عالم‌تر از او باشد (شیخ طوسی، ۱۳۸۲، ۱: ۸۰).

ظاهر بدوی این عبارت چنان است که گویی در اندیشه شیخ، امام به تمام علوم عالم است؛ با وجود این، او در موارد متعددی تصریح می‌کند که لازمه منصب امامت، چیزی جز علم به احکام دین نیست.

خلاصه نظریه مرحوم شیخ در این باره را می‌توان این‌گونه مطرح کرد:

الف) لازمه منصب امامت، علم به باطن یا آگاهی از راست‌گویی شاهدان در دادگاه نیست

(شیخ طوسی، ۱۳۶۲: ۳۶۸).

ب) علم به احکام دین و سیاست، برای منصب امامت لازم است (شیخ طوسی، ۱۴۰۶ق: ۱۹۲. نیز ر.ک: شیخ طوسی، ۱۳۸۲، ۱: ۲۴۵)، اما بی‌تردید لزوم آگاهی امام از دیگر علوم، مدعایی باطل است (شیخ طوسی، ۱۳۸۲، ۱: ۲۵۳).

ج) وجود شخصی در میان امت که در غیر احکام دین و سیاست از امام افضل باشد، امری ممکن و متصور است (شیخ طوسی، ۱۴۰۶ق: ۱۹۱. نیز ر.ک: شیخ طوسی، ۱۳۸۲، ۱: ۲۵۲).

د) امام در غیر احکام دین و سیاست، باید به کارشناس مراجعه کند (شیخ طوسی، ۱۳۸۲، ۱: ۲۵۲. نیز ر.ک: شیخ طوسی، ۱۳۶۲: ۳۶۶)؛ و در صورت اختلاف کارشناسان، باید به عادل‌ترین آن‌ها و در صورت تساوی در عدالت، مخیر است به هر کدام از آن‌ها رجوع کند (شیخ طوسی، ۱۳۶۲: ۳۶۶).

شیخ طوسی در کتاب *تلخیص الشافی* درباره «اروش جنایات» بر این باور است که اگرچه برخی از امامیه بر آنند که امام به واسطه خداوند، اروش جنایات را می‌داند و برای اثبات این نظریه، روایت‌هایی را نیز نقل کرده‌اند، حق این است که وی باید درباره این مورد نیز به کارشناس رجوع کند (شیخ طوسی، ۱۳۸۲، ۱: ۲۵۲).

او در کتاب *تمهید الاصول* دیدگاه برخی اصحاب امامیه را مبنی بر وجود روایت‌هایی درباره علم امام به دیگر علوم به واسطه خداوند یادآور شده و بر این باور است که اگرچه برخی اصحاب امامیه بر این نظرند که امام به واسطه خداوند همه مسائل را می‌داند و برای اثبات نظریه خود روایاتی را نیز نقل کرده‌اند، حق این است که این امر اگرچه جایز است، برای منصب امامت ضروری به شمار نمی‌آید (شیخ طوسی، ۱۳۶۲: ۳۶۶).

بنابراین می‌توان در پایان این بحث نتیجه گرفت که از دیدگاه شیخ طوسی، نه متصدی منصب امامت، لازم است به تمام معلومات آگاه باشد و نه آن‌که حضرات ائمه اطهار علیهم‌السلام از تمام علوم آگاه بوده‌اند.

## ۱-۲. علم امام در مکتب کلامی ری

مکتب کلامی ری، کمتر مورد توجه محققان قرار گرفته است. از آن مکتب، آثار دو متکلم بزرگ آن، یعنی عبدالجلیل قزوینی و سدیدالدین حمصی را بررسی می‌کنیم.

### یکم: عبدالجلیل قزوینی (قرن ششم هجری)

در سخنان قزوینی (ره) تنها به دو عبارت دست یافتیم که بیان‌گر دیدگاه او درباره علم امام است: این‌که گویند «هرچه همه انبیا دانستند، علی به تنهایی دانست» هم دروغ است...

می‌گوییم بعد از مصطفی صلوات الله علیه هر چه امت بدان محتاج باشند، از اصول و فروع و تفاسیر کتب و منزلات که اهل ادیان و ملل رجوع کنند و علم به غایبات که بیگانگان اسلام را دلالت باشد بحق و غیر آن، باید که امام عالم باشد، به کیفیت آن که اگر نداند خلل به دین و شریعت محمدی راه یابد که بدین علوم عالم‌تر باشد از اهل زمانه خویش تا فرق باشد میان حجت و محجوج علیه (قزوینی، ۱۳۵۸: ۵۲۹).

به تصریح قزوینی، پیامبر صلوات الله علیه با تمام عظمتی که داشت، در زمان حیاتش، اگر در مسجد مدینه بود، نمی‌دانست که در بازارها چه اتفاقی می‌افتد، مگر آن که جبرائیل به او خبر می‌داد (قزوینی، ۱۳۵۸: ۳۰۵). این سخن از قزوینی بدین معناست که دست کم نمی‌توان امام را به طور بالفعل، عالم به همه امور و نیز آگاه از تمام آنچه در دنیا اتفاق می‌افتد، دانست. بر اساس این عبارات، امام باید در علوم دینی سرآمد دیگران باشد، اما در غیر علوم دینی چنین ضرورتی در کار نیست. امور غیبی نیز در جایی دانستن آن لازم است که موجب هدایت مخالفان به سوی حق شود. بنابراین از دیدگاه عبدالجلیل قزوینی، امام از شأن مرجعیت علمی در علوم غیردینی برخوردار نیست.

#### دوم: سدیدالدین حمصی (قرن ششم هجری)

سدیدالدین حمصی دیدگاهی شبیه دیدگاه سید مرتضی و شیخ طوسی دارد؛ بدین بیان که معتقد است آنچه برای منصب امامت ضرورت دارد، علم به احکام دین است. به باور او، آن‌گاه که امام در مقام قضاوت و داوری میان مردم است، اگر موضوع دعوی ایشان مستلزم آشنایی با علوم غیردینی است، امام باید به کارشناسان آن علوم مراجعه کند، آن‌گاه بر اساس سخن ایشان، حکمش را صادر کند (حمصی، ۱۴۱۲ق، ۲: ۲۹۲-۲۹۳).

حمصی تصریح می‌کند، برخی عالمان شیعی بر پایه برخی روایات، بر این باور هستند که خداوند در چنین مواردی علم واقعی را در اختیار امام می‌نهد، اما خود او به چنین دیدگاهی ملتزم نیست، اگرچه وقوع آن را محال نمی‌داند (حمصی، ۱۴۱۲ق، ۲: ۲۹۳).

#### ۳-۱. علم امام در مکتب کلامی حله

دیدگاه مهم‌ترین دانشمندان مکتب کلامی حله عبارتند از:

#### یکم: خواجه نصیرالدین طوسی (۶۷۲ق)

محقق طوسی (ره) درباره میزان بهره‌مندی امامان از علوم غیردینی چندان سخن نگفته است، جز آن‌که در موضعی اظهار می‌کند که امام باید علومی را که قوام امامت بدان متوقف



است، داشته باشد. خواجه آن علوم را علوم دینی و دنیوی مانند شرعیات، سیاسیات، آداب و دفع خصومت‌ها و مانند آن می‌داند (نصیرالدین طوسی، ۱۴۰۵ق: ۴۳۰).

وی در همین راستا اشاره می‌کند که برخی بر این باورند که امام لغات مختلف و نیز غذاها را به مردم می‌شناساند. خواجه طوسی این نظریه را منسوب به غالیان دانسته که اساساً خارج از امامیه هستند (نصیرالدین طوسی، ۱۴۰۵ق: ۴۰۷).

#### دوم: ابن میثم بحرانی (۶۹۹ق)

ابن میثم بحرانی (ره) علمی را که امام در امامت خود بدان نیاز دارد، همان علم به امور دینی می‌داند و سخنی از علوم غیردینی به میان نیاورده است (بحرانی، ۱۴۰۶ق: ۱۷۹).

البته این سخن مانع از آن نمی‌شود که بحرانی بر این باور باشد که خداوند متعالی از روی فضل خود به امام، علمی را فراتر از آنچه بدان نیاز دارد، عطا کرده باشد؛ برای نمونه، بحرانی وقتی به تفسیر سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «اقضاکم علی» می‌پردازد، بیان می‌کند که قضاوت نیازمند آگاهی از تمام علوم است. هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام را در قضاوت بر همگان ترجیح داده است، بدین معناست که امیرالمؤمنین علیه السلام در تمام علوم سرآمد دیگران است (بحرانی، ۱۴۱۷ق: ۱۵۲). همچنین ابن میثم بر این باور است که تمام دانشمندان از تمام فرقه‌های اسلامی به نوعی علوم خود را از امام علی علیه السلام گرفته‌اند؛ برای نمونه، دانشمندان معتزلی، اشعری، خوارج و شیعه همگی شاگرد امام علی علیه السلام بوده‌اند؛ نتیجه آن که امیرالمؤمنین علیه السلام از همه آن‌ها عالم‌تر بوده است (بحرانی، ۱۴۱۷ق: ۱۵۴). البته بحرانی (ره) این سخنان را تنها درباره امام علی علیه السلام بیان کرده است.

شایان ذکر است، ابن میثم بحرانی نیز در این دوران بر این مهم پای می‌فشرد که آنچه امام دارد، «علم غیب» نامیده نمی‌شود، بلکه علمی است که از خدا به او رسیده و افاضه شده است. او بر کاربست اصطلاح «علم مستفاد» تأکید دارد (بحرانی، ۱۴۲۰ق، ۱: ۱۱۳ و ۱۱۴).

#### سوم: علامه حلی (۷۲۶ق)

علامه حلی در باب علوم غیردینی امامان علیهم السلام موضع‌گیری خاصی نکرده است و تمام براهینی که برای ضرورت عصمت امام نیز اقامه می‌کند، درباره علم به دین است. البته او آن‌گاه که به ویژگی‌های امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره می‌کند، یادآور می‌شود که ایشان عالم‌ترین مردم عصر خود در علوم عقلی و نقلی بوده، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را داناترین مردم به قضاوت دانسته که چنین عنوانی مستلزم آن است که او عالم‌ترین مردم دوران خود هم باشد (حلی، ۱۴۱۱ق: ۴۵-۴۲).

علامه حلی در موضعی دیگر بیان می‌کند که برخی اصحاب امامیه معتقد بودند که امام وظیفه دارد مردم را با صنایع پنهان، سموم کشنده و غذاهای مفید آشنا سازد (حلی، ۱۳۶۳: ۲۰۳). وی در این باره دیدگاه خود را بیان نمی‌کند. به نظر می‌رسد، در اندیشه او سخن یادشده قطعی نیست.

#### چهارم: فاضل مقداد (۸۲۶ق)

فاضل مقداد به بحث علوم امامان علیهم‌السلام وارد نشده است و تنها به اختصار از علم امام علی علیه‌السلام سخن به میان آورده است. او در موضعی به این مسئله اشاره می‌کند که امام از تمام فضلا عالم‌تر است، چراکه ایشان علوم خود را به امام علی علیه‌السلام منسوب می‌کنند. وی برای نمونه به علوم اصول دین، فقه، تفسیر، نحو، خطابه و بلاغت مثال زده و در پایان اشاره می‌کند که دیگر علوم نیز از امام علی علیه‌السلام گرفته شده است (فاضل مقداد، ۱۴۰۵ق: ۳۶۴-۳۶۵).

فاضل مقداد در موضعی دیگر به روایت نبوی معروف «افضاکم علی علیه‌السلام» اشاره کرده و اظهار می‌دارد که قضاوت مستلزم بهره‌مندی از تمام علوم است؛ پس امام علی علیه‌السلام عالم به تمام علوم بوده است (فاضل مقداد، ۱۴۰۵ق: ۳۵۸؛ فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق: ۳۸۶).

به نظر می‌رسد اولاً، بر اساس منظومه فکری فاضل مقداد، قضاوت شأنی است که برای تمام امامان علیهم‌السلام ثابت شده است. این مدعا از این‌جا ثابت می‌شود که فاضل مقداد امامت را همان ریاست عام بر امور دین و دنیای مردم می‌داند که قضاوت جزئی از آن است. به‌علاوه، قضاوت شأنی دینی است که زیرمجموعه امر دین قرار می‌گیرد. ضمن آن‌که فاضل مقداد تصریح می‌کند امام جامعه توأمان باید هم عالم به دین باشد و هم از قدرت اجرای دین برخوردار باشد (ر.ک: فاضل مقداد، ۱۳۷۸: ۱۵۶؛ فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق: ۳۲۷).

ثانیاً، اگر امام شأن قضاوت را در اختیار دارد و قضاوت مستلزم علم به تمام علوم است، پس امام تمام علوم را نیز در اختیار دارد.

با وجود این، او در کتاب فقهی خود دیدگاهی دیگر ارائه می‌کند. فاضل شرایط لازم برای قاضی را علم، عدالت و کمال برمی‌شمرد. در خصوص گستره علم لازم برای قاضی، چند قول را نقل و سرانجام معتقد می‌شود که علم به غیر کتاب و سنت برای قاضی لازم نیست و تنها علم به کتاب و سنت و نیز علمی که فهم کتاب و سنت متوقف بر دانستن آن‌هاست، وجود آن‌ها برای قاضی لازم است (فاضل مقداد، ۱۴۰۴ق: ۴: ۲۳۵).

این نظریه - چنان‌که روشن است - با آنچه پیش‌تر از فاضل نقل کردیم، دست‌کم در نگاه نخست، ناسازگار است و ممکن است، در جمع میان آن دو بتوان گفت که آنچه فاضل پیش‌تر

بیان کرده، فضیلتی اختصاصی برای امام علی علیه السلام بوده است، وگرنه اگر بر این باور شدیم که متصدی منصب قضاوت به نحو لزوم باید تمام علوم را داشته باشد، اساساً کسی نمی‌تواند چنین منصبی را بر عهده بگیرد.

وجه جمع دیگری نیز وجود دارد؛ بدین بیان که منظور او از جمیع علوم، همه علوم شرعی است. شاهد این ادعا مقایسه‌ای است که فاضل میان این سخن پیامبر (اقضاکم علی) با سخنانی که درباره برخی از اصحاب دیگر بیان شده، به عمل می‌آورد. برای نمونه، او از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که درباره ابی بن کعب فرمود: «أقرأکم أبی»؛ یعنی کسی که داناترین فرد نسبت به تلاوت قرآن است. هم‌چنین درباره زید بن ثابت فرمود: «أفرضکم زید»؛ یعنی کسی که داناترین شما در مسائل ارث است. آن‌گاه فرمود: تمام این علوم جزئی از علم قضا هستند (فاضل مقداد، ۱۴۰۵ق: ۳۵۸).

حاصل این مقایسه آن است که مثلاً زید در محاسبه ارث اعلم بوده، ابی در قرائت قرآن، و... اما امام علی علیه السلام همه این‌ها را در خود جمع کرده است؛ به دلیل آن که قضاوت هم به علوم قرآنی نیاز دارد، هم به محاسبه ارث و ...

جمع‌بندی: آنچه از مجموع این نظریات می‌توان به روشنی دریافت کرد، آن است که در اندیشه بزرگان شیعی تا فاضل مقداد، اثری از این اندیشه که امام همه چیز را می‌داند، کمتر دیده می‌شود.

## ۲. بررسی دیدگاه متکلمان و ارائه دیدگاه برگزیده

تا کنون توصیف دیدگاه‌ها انجام شده و اینک باید به بررسی آن‌ها بپردازیم. البته مجال بررسی تک‌تک دیدگاه‌ها در این مختصر وجود ندارد؛ از این رو، با ارائه دیدگاهی که آن را صحیح می‌دانم، عملاً دیدگاه آن‌ها نیز بررسی می‌شود.

به نظر می‌رسد، ابتدا پیش از هر چیز باید یک تقسیم‌بندی منطقی از علوم امام ارائه کنیم، آنگاه نسبت به آن اظهار نظر داشته باشیم. البته شاید بتوان تقسیم‌بندی‌های متعددی ارائه کرد که یکی از آن‌ها چنین باشد:

یکم: علم به معارف دین و تزکیه انسان‌ها؛

دوم: علم به مدیریت جامعه؛

سوم: علم به دیگر مسائل.

دو قسم اول علومی هستند که با توجه به وظایف امام در نظر می‌گیریم. بر اساس آنچه شیعه معتقد است، امام جانشین پیامبر است که پهنه وظایف او در سه چیز گرد آید: آموزش

دین، پرورش و تزکیه انسان‌ها و مدیریت جامعه.

قسم سوم نیز فراتر از این علوم است که تفصیلیش را در آینده خواهیم گفت.

### ۲-۱. علم به معارف دین و تزکیه انسان‌ها

امام، جانشین پیامبر است در آموزش و تفسیر دین و تزکیه انسان‌ها. امام و جانشین پیامبر، هم باید تمام جزئیات دین را بداند و هم آن‌که علمش بدون خطا باشد. برای این مدعا دو دلیل وجود دارد:

نخست آن‌که، امام آمده است تا دین را بشناساند و مردم را تزکیه کند. اگر امام دین را شناسد یا ناقص بشناسد، نمی‌تواند آن‌ها را بیاموزد؛ پس باید دین را به طور کامل شناخته باشد؛

دوم آن‌که، امام جانشین پیامبر در امر هدایت مردم است. چنان‌که پیامبر در آموزش معارف دینی معصوم، و علم او خطاناپذیر است، امام نیز که جانشین اوست، باید علمش خطاناپذیر باشد، زیرا اگر در معارف دینی خطا کند، نمی‌تواند مردم را هدایت نماید.

این، سخن عقل است. اگر هیچ حدیثی هم نداشتیم، عقل ما چنین می‌گفت که گفتیم، اما خوشبختانه روایات نیز همین حکم عقل را تأیید می‌کنند. امام صادق علیه السلام فرمودند: «همواره زمین به گونه‌ای است که برای خداوند در آن حجتی است که حلال و حرام را می‌شناساند و مردم را به سوی راه خدا دعوت می‌کند» (کلینی، ۱۳۶۲، ۱: ۱۷۸).

امام هرگاه به امامت رسید، باید این علوم را داشته باشد؛ چه کودک باشد، چه بزرگ. پس علم امام صادق علیه السلام به معارف دینی، بیش از علم امام جواد علیه السلام - که در هشت‌سالگی به امامت رسید - نیست! هر دو امامند و وظیفه‌ای مشترک دارند.

### ۲-۲. علم به مدیریت جامعه

یکی از وظایف امام، اداره جامعه بر اساس احکام و معارف دینی است. این، وظیفه‌ای بود که اهل سنت نیز به آن معتقد بودند.

روشن است که اگر امام بخواهد به اداره جامعه بپردازد، باید دو نوع علم داشته باشد: یکی علم به دین، چون می‌خواهد دین را در جامعه اجرا کند؛ دوم علم به مدیریت اجتماعی، چون باید جامعه را مدیریت کند.

نکته دیگری که باید به آن اشاره کنیم، آن است که امام - که جانشین پیامبر است - باید هر دو نوع علم را به طور کامل و بدون اشتباه داشته باشد.

این ادعا با عقل قابل اثبات است. عقل می‌گوید: اگر کسی تمام دین را بشناسد، اما دانش لازم برای اداره جامعه را نداشته باشد، نمی‌تواند جامعه را اداره کند. کسی که نداند چگونه باید نظم و امنیت را در جامعه برقرار سازد، چگونه با شورش‌ها و فتنه‌های داخلی مقابله کند، چه سیاست‌هایی در قبال کشورهای همسایه در پیش گیرد و... نمی‌تواند حتی دین را نیز در جامعه پیاده کند.

بنابراین، کسی باید امام جامعه باشد که هم علم به دین داشته باشد و هم علم به مدیریت جامعه. این سخنی است که عقل می‌گوید.

تا این‌جا آموختیم که امام باید دو علم را کامل و معصومانه داشته باشد: علم به دین و علم به اداره جامعه.

پرسشی دیگر نیز وجود دارد: آیا امام، جز علم به دین و علم به اداره جامعه، علم دیگری ندارد؟ اگر بیش از این علم دارد، آیا علمش محدود است یا نامحدود؟

### ۲-۳. علم امام به دیگر مسائل

مقصودمان در این‌جا، هر علمی غیر از احکام، عقاید و اخلاق دینی، و نیز علم به تدبیر جامعه است. در این قسمت، علوم زیادی قابل بحث است؛ مانند علم به اتفاقات گذشته و آینده، علم به زبان حیوانات، علم به تمام لغات دنیا، علم به تمام علوم قدیم و جدید، و خلاصه علم به همه چیز! از این‌جا به بعد، روایات به کارمان می‌آیند و عقل باید دستش را در دست روایات بگذارد. دو دسته روایت در اختیار ماست:

نخست، روایاتی که می‌گویند امام همه چیز را می‌داند و هیچ چیز نیست که از او مخفی باشد؛ دوم، روایاتی که می‌گویند امام به همه امور علم ندارد.

#### روایات دسته اول

به چند نمونه از روایات اشاره می‌کنیم:

یک: امام صادق علیه السلام خود را عالم‌تر از خضر و موسی علیهم السلام معرفی کردند: «به موسی و خضر، علم گذشته داده شد، اما علم به حال و علم به آینده تا قیامت داده نشد؛ در حالی که ما علم گذشته، حال و آینده را تا قیامت از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث بردیم» (کلینی، ۱۳۶۲، ۱: ۲۶۱. نیز ر.ک: صفار قمی، ۱۴۰۴: ۱۲۷-۱۲۹).

دو: امام صادق علیه السلام فرمودند: «من به آنچه در آسمان‌ها و زمین و آنچه در بهشت و جهنم است، آگاهم. من آنچه را که رخ داده و رخ خواهد داد، می‌دانم» (کلینی، ۱۳۶۲، ۱: ۲۶۱).

سه: امام کاظم علیه السلام فرمودند: «خداوند روی زمین حجتی قرار نمی‌دهد که مردم از او درباره چیزی بپرسند و او بگوید نمی‌دانم» (کلینی، ۱۳۶۲، ۱: ۲۲۷ و ۲۲۸).

چهار: خادم امام عسکری علیه السلام می‌گوید: دیدم ایشان با غلامان خود به زبان‌های رومی و ترکی ... سخن می‌گویند! شگفت‌زده شدم و با خود گفتم: «امام در مدینه متولد شده است؛ چگونه می‌تواند چنین سخن بگوید؟» پیش از آن‌که از امام سؤال کنم، امام به من فرمود: «خداوند تبارک و تعالی، حجت خود را از سایر خلقش در تمام موارد امتیاز بخشیده و زبان‌ها و شناخت نسب‌ها و زمان وفات‌ها و حوادث را به او داده است و اگر چنین نباشد، تفاوتی میان حجت و غیرحجت نیست» (کلینی، ۱۳۶۲، ۱: ۵۰۹).

شما با خواندن این روایات به این نتیجه می‌رسید که امامان علیهم السلام همه چیز را می‌دانند.

#### روایات دسته دوم

برخی روایات می‌گویند که امامان علیهم السلام به همه چیز علم ندارند. به چند روایت اشاره می‌کنیم: یک: امام صادق علیه السلام فرمود: «شب جمعه‌ای نباشد، جز این‌که برای اولیاءالله در آن شب، سروری هست. راوی گوید عرض کردم: قربانت شوم؛ آن سرور چیست؟ فرمود: چون شب جمعه شود، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به عرش برآیند و من هم با ایشان برآیم؛ و جز این نباشد که با علمی استفاده‌شده برگردم» (کلینی، ۱۳۶۲، ۱: ۲۵۴).

این روایت به ما می‌آموزد که امام تا قبل از شب جمعه، علمی را نداشته است؛ سپس آن را به دست می‌آورد.

دو: امام باقر علیه السلام فرمودند: «برای خداوند، دو علم وجود دارد: علمی که کسی جز خودش آن را نمی‌داند؛ و علمی که آن را به فرشتگان و پیامبرانش آموخت. پس ما آنچه را خدا به فرشتگان و پیامبرانش آموخت، می‌دانیم» (کلینی، ۱۳۶۲، ۱: ۲۵۶؛ صفار قمی، ۱۴۰۴: ۱۱۱).

این حدیث نیز می‌گوید که امام، تمام علوم را ندارد، بلکه علمی نیز هست که خداوند آن را به امام نداده است.

سه: از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: آیا شما غیب می‌دانید؟ فرمود: «خیر؛ اما وقتی امام اراده می‌کند که چیزی را بداند، خداوند او را به آن چیز آگاه می‌کند» (کلینی، ۱۳۶۲، ۱: ۲۵۷-۲۵۸).

این سخن زیبا به ما می‌آموزد که امام هر علمی را ندارد، اما اگر بخواهد چیزی را بداند، خداوند آن علم را به او می‌دهد.

چهار: از امام کاظم علیه السلام پرسیدند: آیا غیب می‌دانید؟ ایشان پاسخ را از امام باقر علیه السلام نقل کردند که فرمود: «(گاه) علم برای ما گسترده می‌شود، پس می‌دانیم؛ و (گاه) علم از ما منع می‌شود و نمی‌دانیم» (کلینی، ۱۳۶۲، ۱: ۲۵۶).

شما با خواندن این روایات، یک نتیجه می‌گیرید: امام همه چیز را نمی‌داند.

#### هماهنگی میان روایات دسته اول و دوم

یقیناً امامان علیهم السلام دو سخن مخالف با هم نمی‌گویند. هر دو دسته از روایات نیز معتبرند. به نظر می‌رسد این روایات، در مجموع این نتیجه مهم را می‌آموزند که اولاً، تنها خداوند است که علمش نامحدود و بی‌پایان است؛ ثانیاً، علم امام واقعاً محدود است، زیرا معنای افزوده شدن علم امام، چیزی جز آن نیست که او تا پیش از این، آن علم را نداشته است؛ ثالثاً، امام جایگاه و مقامی دارد که هرگاه بخواهد چیزی را بداند، می‌تواند بداند؛ همچون کسی که کتاب و خزانه‌ای در دست دارد. او برای آگاهی از مطالب آن، کافی است آن را بگشاید و ببیند تا بداند؛ برخلاف کسی که اساساً این کتاب را ندارد.

بنابراین، معنای آن دسته از روایات که می‌گفتند امام همه چیز را می‌داند، این نیست که امام همیشه همه چیز را بالفعل می‌داند، بلکه معنایش آن است که امام اگر بخواهد و اراده کند، می‌تواند همه چیز را بداند، اما تا اراده نکند و نخواهد، آن علم را نخواهد داشت.

نکته: درست است که امام هرگاه اراده کند که چیزی بداند، خداوند او را آگاه می‌سازد، اما خوب بیندیشیم؛ معنایش این نیست که امام بخواهد از روی کنجکاوی چیزی را بداند، بلکه او جایی که نیاز باشد، اراده می‌کند که بداند؛ و ممکن است که در برخی امور هم نخواهد چیزی را از خزانه علم الهی بداند، بلکه مانند دیگر انسان‌ها رفتار کند و از علوم عادی بشری بهره ببرد؛ مثلاً این‌طور نیست که امام برای آن که بداند ظهر چه غذایی خواهد خورد، حتماً از علم خاص الهی و از آن خزانه بهره ببرد، بلکه می‌تواند همچون دیگر انسان‌ها از همسرش بی‌رسد. به دیگر سخن، بخشی از علوم امام نیز مربوط به زندگی عادی اوست. او نیز بشری مانند دیگران است که کار می‌کند و خسته می‌شود؛ به بازار می‌رود؛ خرید می‌کند؛ غذا می‌خورد؛ همسر و فرزند دارد؛ با آن‌ها صحبت می‌کند و ...

امام نیز مانند دیگر انسان‌ها، دارای اعضا و حواس ظاهری است. او نیز می‌بیند و می‌شنود؛ همچون ما می‌بوید، می‌چشد و لمس می‌کند. طبیعی است که خداوند حکیم، این حواس را به امام داده است تا از آن‌ها استفاده کند. کاملاً قابل انتظار است که او نیز در زندگی عادی خود، از این حواس ظاهری استفاده کند و روابط اجتماعی خود با خانواده و دیگران را بر همین اساس تنظیم کند و پیش ببرد.

چنان که ما بخشی از علوم خود را از طریق حواس ظاهری به دست می‌آوریم، امام نیز در زندگی عادی خود با دیگران، همین گونه است. چنین نیست که امام در زندگی عادی خود، همواره اراده کند تا از خزانه علم الهی بهره ببرد، بلکه هنگام ضرورت، چنین می‌کند؛ اما در شرایط غیرضروری، او نیز اگر بخواهد درباره کسی مطلبی را بداند، از دیگران می‌پرسد و از حس شنوایی خود استفاده می‌کند تا آگاه شود؛ اگر بخواهد مزه غذا را بداند، آن را می‌چشد. سیره و رفتار ایشان نیز در زندگی عادی خود، همین گونه است.

**نکته مهم تر:** این گونه نیست که امام درباره آنچه به او از خزانه علم الهی داده می‌شود، یا آنچه از پیامبر یا امام پیشین فرا می‌گیرد، نیندیشد، بلکه او نیز مانند دیگران قوه اندیشیدن دارد و درباره مسائل می‌اندیشد و بخشی از علوم خود را از راه تفکر و اندیشه به دست می‌آورد. سخن امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نامه‌ای که به فرزندش نوشته، بسیار ارزشمند است: «پسرجان! من اگر چه به اندازه گذشتگان عمر نکرده‌ام، ولی چندان در رفتار آنان نگریسته‌ام و در اخبارشان اندیشیده‌ام و در باقی مانده آثارشان تفکر کرده‌ام که همانند یکی از آنان گشته‌ام؛ بلکه چون از همگی اخبارشان آگاهی یافته‌ام، گویی از اول تا به آخر، همراهشان بوده‌ام و روشنی‌ها را از تیرگی‌ها، و سودها را از زیان‌ها بازشناخته‌ام» (سید رضی، ۱۴۱۴ق، نهج البلاغه: ۳۹۳ و ۳۹۴، نامه ۳۱).

از این سخن می‌آموزیم که امام نیز از قوه فکر و اندیشه خود بهره می‌برد و چنین نیست که در تمام موارد، برای آن که چیزی بداند، از خزانه علم الهی استفاده کند.

البته دانستن علوم غیردینی از خزانه علم الهی در مواردی برای امام لازم است؛ مثلاً آن‌جا که بیان علوم غیردینی، برای اثبات حقانیت امام است، بایسته است که امام این علوم را از منبع وحیانی دریافت و ارائه کند. برای نمونه، امام صادق (علیه السلام) در مناظره با پزشک هندی، نوزده پرسش پزشکی از وی پرسید که او نتوانست به هیچ یک پاسخ دهد و امام خود به همگی پاسخ داد. در پایان نیز تصریح فرمود که این علوم را از پدران بزرگوارش، و آن‌ها نیز از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و او نیز از خداوند گرفته است (صدوق، بی تا، ۱: ۱۰۰ و ۱۰۱).

### نتیجه گیری

نتایج این نوشته عبارتند از:

۱. به باور اغلب متکلمان امامیه از شیخ مفید تا فاضل مقداد، آنچه برای امام ضرورت دارد، علم به دین است و نه بیشتر؛ ولی ممکن است خدای سبحان، از روی لطف و احسانش، امامان را از دیگر علوم نیز برخوردار کند.



۲. به نظر می‌رسد برای رسیدن به دیدگاهی صحیح در باب علم امام، ابتدا باید یک تقسیم‌بندی صحیح از انواع علوم امامان علیهم‌السلام ارائه کرد.
۳. به حکم عقل، امامان علیهم‌السلام باید علوم را که برای انجام وظایف خود به آن نیازمندند، داشته باشند که عبارتند از: علم به دین، علم به پرورش انسان‌ها و علم به تدبیر جامعه.
۴. عقل نسبت به فراتر از آنچه گفته شد، حکمی ندارد؛ نه آن را لازم می‌داند و نه ممتنع. در این جاست که باید به روایات مراجعه کرد.
۵. بر اساس روایات معتبر، امام چنین نیست که بالفعل همه چیز را بداند، اما اگر اراده کند و بخواهد، خداوند او را آگاه می‌سازد.
۶. چنین نیست که امام بخواهد هر چیزی را از خزانه علم الهی بداند، بلکه او نیز گاه از حواس ظاهری خود استفاده کرده و علمش، علمی بشری خواهد بود.

## منابع

۱. سید رضی، ابوالحسن محمد، (۱۴۱۴ق)، نهج البلاغه، قم، انتشارات هجرت.
۲. انصاری، مرتضی، (۱۴۱۹ق)، فرائد الاصول، قم، مجمع الفکر الاسلامی.
۳. بحرانی، میثم بن علی بن میثم، (۱۴۱۷ق)، النجاة فی القیامة، قم، مجمع الفکر الاسلامی.
۴. \_\_\_\_\_ (۱۴۲۰ق)، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار الثقلمین.
۵. \_\_\_\_\_ (۱۴۰۶ق)، قواعد المرام فی علم الکلام، تحقیق: سیداحمد حسینی، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
۶. حلبی، ابوالصلاح، (۱۴۰۴ق)، تقریب المعارف، قم، الهادی.
۷. حلی، حسن بن یوسف، (۱۳۶۳)، انوار الملکوت فی شرح الباقوت، تحقیق: محمد نجمی زنجانی، قم، شریف رضی.
۸. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۱ق)، کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام، تهران، وزارت ارشاد.
۹. حمصی رازی، سدیدالدین محمود بن علی، (۱۴۱۲ق)، المنقذ من التقليد، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۰. سیوری حلی، فاضل مقداد، (۱۴۰۵ق)، ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين، تحقیق: سیدمهدی رجائی، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
۱۱. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸)، الانوار الجلالیة فی شرح الفصول النصیریة، تحقیق: علی حاجی آبادی و عباس جلالی‌نیا، مشهد، آستان قدس رضوی.
۱۲. \_\_\_\_\_ (۱۴۰۴ق)، التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
۱۳. \_\_\_\_\_ (۱۴۲۲ق)، اللوامع الالهیه فی المباحث الکلامیة، تحقیق: شهید قاضی طباطبائی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

۱۴. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، (بی تا)، *علل الشرایع*، قم، داوری.
۱۵. صفار قمی، محمد بن حسن، (۱۴۰۴ق)، *بصائر الدرجات*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۱۶. طوسی، خواجه نصیرالدین، (۱۴۰۵ق)، «رسالة الامامة» در: *تلخیص المحصل*، بیروت، دار الاضواء.
۱۷. \_\_\_\_\_، (۱۴۱۷ق)، *تجرید الاعتقاد*، تحقیق سیدمحمدجواد حسینی جلالی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۸. طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۰۶ق)، *الاقتصاد فیما يتعلق بالاعتقاد*، دار الاضواء، بیروت.
۱۹. \_\_\_\_\_، (۱۳۸۲)، *تلخیص الشافی*، تحقیق: حسین بحر العلوم، انتشارات المحبین، قم.
۲۰. \_\_\_\_\_، (۱۳۶۲)، *تمهید الاصول فی علم الکلام*، تصحیح: عبدالمحسن مشکوة الدینی، تهران، دانشگاه تهران.
۲۱. علم الهدی، سید مرتضی علی بن حسین، (۱۴۱۱ق)، *الدخیره فی علم الکلام*، تحقیق: سیداحمد حسینی، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۲۲. \_\_\_\_\_، (۱۴۰۵ق)، *الرسائل*، تحقیق: سیدمهدی رجائی، قم، دارالقرآن مدرسه آیت الله گلپایگانی.
۲۳. \_\_\_\_\_، (۱۴۱۰ق)، *الشافی فی الامامة*، تحقیق: سیدعبدالزهره حسینی، تهران، مؤسسه الصادق علیه السلام.
۲۴. قزوینی، عبدالجلیل، (۱۳۵۸)، *کتاب النقض*، تهران، آثار انجمن ملی ایران.
۲۵. کراجکی، ابوالفتح محمد بن علی، (۱۴۰۵ق)، *الاستنصار فی النص علی ائمة الاطهار علیهم السلام*، بیروت، دار الاضواء.
۲۶. \_\_\_\_\_، (۱۴۱۰ق)، *کنز الفوائد*، قم، دار الذخائر.
۲۷. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۶۲)، *الکافی*، تهران، اسلامیه.
۲۸. مدرسی طباطبایی، سیدحسین، (۱۳۹۵)، *مکتب در فرایند تکامل*، تهران، انتشارات کویر.
۲۹. مفید، محمد بن محمد بن نعمان (الف)، (۱۴۱۳ق)، *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، قم، کنگره شیخ مفید.
۳۰. \_\_\_\_\_، (ب)، (۱۴۱۳ق)، *اوائل المقالات*، قم، کنگره شیخ مفید.
۳۱. \_\_\_\_\_، (ج)، (۱۴۱۳ق)، *الفصول المختارة*، قم، کنگره شیخ مفید.
۳۲. \_\_\_\_\_، (د)، (۱۴۱۳ق)، *المسائل الجارودیه*، قم، کنگره شیخ مفید.
۳۳. \_\_\_\_\_، (هـ)، (۱۴۱۳ق)، *المسائل العکبریة*، قم، کنگره شیخ مفید.